

بسم الله الرحمن الرحيم

تقریر درس شرح کتاب الحجه اصول کافی

آیه الله سید محمد مهدی میر باقری

جلسه شماره ۴۳ به تاریخ ۹۹/۱۲/۱۸

بررسی صحیحہ ابان بن عثمان در مسئله معیار و میزان در افعال و اقدامات انسان - بررسی اجمالی روایات قیام جناب

زید بن علی و مرضی بودن ایشان

### صحیحہ ابان بن عثمان و عمود اصلی روایت در نیاز به امام

بحث در روایت پنجم باب اضطرار است که مرحوم کلینی نقل کرده‌اند. روایت از جهت سند صحیحہ است زیرا سند این است: «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبَانَ قَالَ: أَخْبَرَنِي الْأَحْوَلُ» که مشکلی در هیچ کدام از این افراد نیست.

اما متن روایت این است. فرموده: «عَنْ أَبَانَ قَالَ: أَخْبَرَنِي الْأَحْوَلُ أَنَّ زَيْدَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بَعَثَ إِلَيْهِ وَهُوَ مُسْتَخْفٍ قَالَ فَأَتَيْتُهُ فَقَالَ لِي يَا أَبَا جَعْفَرٍ مَا تَقُولُ إِنْ طَرَفَكَ طَارِقٌ مِنَّا أ تَخْرُجُ مَعَهُ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ إِنْ كَانَ أَبَاكَ أَوْ أَخَاكَ خَرَجْتُ مَعَهُ قَالَ فَقَالَ لِي فَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَخْرُجَ أَجَاهِدُ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ فَأَخْرُجُ مَعِيَ قَالَ قُلْتُ لَا مَا أَفْعَلُ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ فَقَالَ لِي أ تَرْغَبُ بِنَفْسِكَ عَنِّي قَالَ قُلْتُ لَهُ إِنَّمَا هِيَ نَفْسٌ وَاحِدَةٌ فَإِنْ كَانَ لِلَّهِ فِي الْأَرْضِ حُجَّةٌ فَلَمْ تَخْلَفْ عَنْكَ نَاجٍ وَالْخَارِجُ مَعَكَ هَالِكٌ وَإِنْ لَا تَكُنْ لِلَّهِ حُجَّةٌ فِي الْأَرْضِ فَلَمْ تَخْلَفْ عَنْكَ وَالْخَارِجُ مَعَكَ سَوَاءٌ»<sup>۱</sup>

در این روایت ابان بن عثمان نقل می کند از مومن الطاق احوّل، که مناظره ای با جناب زید بن علی داشته است. جناب زید بن علی در زمان امام باقر و ابتدای قرن دوم، مقدمات قیامی را فراهم می کند و مدتی هم مخفی بوده و دعوت می کردند؛ بعد در زمان امام صادق (ع) در سال ۱۲۱ قیام می کنند و در کوفه به شهادت می رسند. در این گفتگو جناب زید، مومن الطاق را دعوت به قیام می کند که به جریان او پیوندند. این مناظره در زمان مخفی بودن ایشان بوده است که در روایت به آن تصریح شده است.

جناب زید سوال می کند که اگر کسی از ما اهل بیت درب خانه تو را برای قیام بزند، آیا با او خروج می کنی؟ احوّل جواب می دهد اگر این فرد پدر شما یا برادر شما - یعنی امام سجاد و امام باقر علیهم السلام - باشد، قبول می کنم.

<sup>۱</sup> - الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۱۷۴

جناب زید می فرماید: من قصدم خروج بر این قوم جبار است که با آنها جهاد کنم. شما هم با من خروج کن. احوال جواب می دهد که من این کار را نمی کنم.

جناب زید سوال می کند: می خواهی جانت را حفظ کنی درحالیکه من در معرض خطر هستم؟ احوال جواب می دهد من یک جان بیشتر ندارم. اگر در زمین حجتی برای خدا هست، اگر با شما خروج کنم هلاک می شوم و اگر همراه نشوم و با آن امام مفترض الطاعه همراه باشم، نجات پیدا کرده ام. و اگر هم در زمین حجت الهی در کار نیست، اینکه من با شما قیام کنم یا نکنم چه فرقی می کند؟! احوال مفروض گرفته است که جناب زید امام و حجت الهی نیست و ظاهراً این مورد پذیرش جناب زید هم هست. و نیز مفروض گرفته است که این حرکت ایشان مورد تایید امام و حجت الهی نیست.

ظاهراً همین نکته و جواب احوال است که مورد نظر روایت و مرحوم کلینی است که این روایت را در باب اضطرار به امام و حجت الهی قرار داده است. یعنی بدون امام میزان و معیاری برای افعال از منظر الهی نیست. در کوچکترین تا بزرگترین کارها که مسئله جهاد و قتال و معرضیت جان انسان است، ما نیاز به میزانی داریم که نسبت این فعل را با خداوند متعال تنظیم کنیم. به تعبیر دیگر نجات و هلاکت در عالم در دستگاه عال میزان و معیار می خواهد که حجت الهی و امام است. اگر این میزان در عالم نازل نشود، همه افعال عل السویه است ولی با تنزل حجت در عالم، هلاکت و نجات معنا پیدا می کند و نجات و فلاح در معیت و همراهی امام و حجت است.

#### بیان ویژه جناب زید در حجیت فعل خود

در ادامه روایت فرموده: «قَالَ فَقَالَ لِي يَا أَبَا جَعْفَرٍ كُنْتُ أَجْلِسُ مَعَ أَبِي عَلَى الْخِوَانِ فَيُلْقِمُنِي الْبُضْعَةَ السَّمِينَةَ وَ يُبْرِدُ لِي اللَّقْمَةَ الْحَارَّةَ حَتَّى تَبْرُدَ شَفَقَةً عَلَيَّ وَ لَمْ يُشْفِقْ عَلَيَّ مِنْ حَرِّ النَّارِ إِذَا أَخْبَرَكَ بِالْدِّينِ وَ لَمْ يُخْبِرْنِي بِهِ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مِنْ شَفَقَتِهِ عَلَيْكَ مِنْ حَرِّ النَّارِ لَمْ يُخْبِرْكَ خَافَ عَلَيْكَ أَنْ لَا تَقْبَلَهُ فَتَدْخُلَ النَّارَ وَ أَخْبَرَنِي أَنَا فَإِنْ قَبِلْتُ نَجَوْتُ وَ إِنْ لَمْ أَقْبَلْ لَمْ يُبَالِ أَنْ أَدْخُلَ النَّارَ ثُمَّ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَنْتُمْ أَفْضَلُ أَمْ الْأَنْبِيَاءُ قَالَ بَلِ الْأَنْبِيَاءُ قُلْتُ يَقُولُ يَعْقُوبُ لِيُوسُفَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا لَمْ يَخْبِرْهُمْ حَتَّى كَانُوا لَا يَكِيدُونَهُ وَ لَكِنْ كَتَمَهُمْ ذَلِكَ فَكَذَّبَ أَبُوكَ كَتَمَكَ لِأَنَّهُ خَافَ عَلَيْكَ»

جناب زید در جواب فرموده پدرم امام سجاد علیه السلام، من را کنار خود سر سفره غذا می نشاند و غذای من را سرد می کرد و به من می داد که آسیب نبینم. آیا تو فکر می کنی که پدرم اینگونه دلسوز من بوده است و نگران داغی غذا بوده است ولی در مورد دین من به من خبر نداده است و نگران آتش جهنم بر من نبوده است؟! من را رها کرده است که در موت جاهلی بمیرم؟! به تو دین خدا را یاد داده است ولی به من تعلیم نفرمودند؟!

مومن الطاق در جواب می گوید اتفاقاً بخاطر نگرانی شما بر جهنم به شما خبر نداده است که برادران و بعد فرزند ایشان امام بر شما خواهد بود. زیرا احتمال می دادند که شما امامت برادر و فرزندان آنها را بر خودتان قبول نکنید و لذا کافر بر امام می شوید. ولی اگر خبر نداشته باشید، در این امر مستضعف هستید و مورد شفاعت قرار خواهید گرفت. ولی به من خبر دادند زیرا این مقدار از شفقتی که به شما داشتند را به من نداشتند.<sup>۲</sup> بعد جناب احوال استشهاد بر داستان جناب یوسف(ع) و برادران می کند که حضرت یعقوب(ع) مقام و رفعت جایگاه و خواب عجیب جناب یوسف را می گوید به برادرانت نگو که اینها بر علیه تو ممکن است کیدی داشته باشند. در واقع ایشان نگران حسادت برادران بر جناب یوسف بودند. و شما هم در همین موضع بودید و پدر شما به همین خاطر شما را مطلع نکرده است.

در جوابی که جناب زید فرمودند چند احتمال داده شده است. احتمال اول این است که ایشان می خواهد بگوید من دین الهی را کمتر از تو نمی شناسم و در دین این تصویر از امامت وجود ندارد. همه ما موظف به دفاع از دین و جهاد فی سبیل الله هستیم. احتمال دوم این است که من دین را می شناسم و می دانم باید تابع امام بود ولی هرکسی قیام کند و جهاد کند امام است. احتمال سوم این است که من هم کبری را می دانم که امامی هست و باید افعال ذیل او باشد و هم اینکه من حرکت ذیل امام زمان است ولی در بیان این مسئله تعبیر ایشان غموضی دارد که بخاطر شدید تقیه بوده است؛ بنا نبوده است که حرکت و قیام ایشان به اسم امام صادق علیه السلام تمام شود.

شاهد این معنا همین است که ذیل روایت خود جناب زید به گفتگوی خودش با امام صادق علیه السلام اشاره می کنند که ایشان به من خبر داده است که من در این مسیر کشته می شوم. «قَالَ فَقَالَ أَمَّا وَاللَّهِ لَئِنْ قُلْتَ ذَلِكَ لَقَدْ حَدَّثَنِي صَاحِبُكَ بِالْمَدِينَةِ أَنِّي أُقْتَلُ وَأُصْلَبُ بِالْكُنَاسَةِ وَإِنَّ عِنْدَهُ لَصَحِيفَةً فِيهَا قَتْلِي وَصَلْبِي» یعنی جناب زید در جواب این حرف احوال می گویند: حال که این حرف را زدی به شما بگویم که من با صاحب شما که امام صادق باشد در مدینه ملاقات کرده ام و ایشان خبر کشته شدن من را داده است که در نزد ایشان صحیفه فاطمه زهرا(س) است.

در ذیل روایت هم بیان شده است: «فَحَجَجْتُ فَحَدَّثْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ بِمَقَالَةِ زَيْدٍ وَمَا قُلْتُ لَهُ فَقَالَ لِي أَخَذْتَهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ وَمِنْ فَوْقِ رَأْسِهِ وَمِنْ تَحْتِ قَدَمَيْهِ وَلَمْ تَتْرُكْ لَهُ مَسْلَكًا يَسْلُكُهُ» احوال این گفتگو را برای امام صادق علیه السلام نقل می کند و حضرت هم می فرمایند راه را از هر طرف در گفتگو بر او بسته اید. البته بنظر ما از این جمله هم نمی شود بدست آورد که جناب زید قائل به امامت امام صادق نبوده و ادعای بیجا می کرده است. او

---

<sup>۲</sup> - البته این مضمون ذیل که احوال گفته است برای امام مهم نیست که من جهنمی بشوم یا خیر، حرف تمامی نیست و برای امام جهنم رفتن همه ما اهمیت دارد و نگران ما هستند.

یک تقیه شدیدی داشته است و در ظاهر احوال در گفتگو جواب درستی داده است. و البته جناب زید هم با یک اشارت به اذنی که از امام صادق داشته است هم بحث را تمام کرده است. ولو این را احوال متوجه نشده است.

### روایاتی در جلالت شأن جناب زید بن علی و قیام ایشان

یک بحث در این روایت بررسی تحلیل قیام جناب زید بن علی و جایگاه ایشان و حجیت و صحت قیام ایشان و آثار آن است که اینجا محل نظر ما نیست که مفصل اینها را بحث کنیم. ولو از بحث های مهم در باب قیام الله و مقابله با ظلم است. اما در مورد اصل قیام و جایگاه جناب زید سه نظریه فی الجمله هست و قائلین هم به عده ای از روایات و نقل های تاریخی استشهاد می کنند.

یک نظر عدم حجیت و ادعای امامت ناحق را به جناب زید نسبت می دهند. یک نظر مستضعف بودن و خیرخواهی و مجاهد فی سبیل الله بودن ایشان است. یک نظریه هم حجیت قیام و ذیل امامت امام صادق علیه السلام بودن را بیان کرده اند که مرحوم مجلسی در مرآة العقول این نظریه را بعید می شمرند. ولی بنظر ما بعید نیست که این قول تمام باشد. به این معنی که ایشان ماموریت داشته است و یا حداقل ماذون بوده است.

ما بنا نداریم که این بحث را مفصل دنبال کنیم زیرا غرض ما در کتاب الحجه نیست، ولی به بعض روایات موید این نظر اشاره می کنیم. در وافی در کتاب الحجه بابی باز کرده اند تحت عنوان «باب أن زید بن علی مرضی»<sup>۳</sup> که روایاتی در این مضمون و مرضی بودن ایشان آورده است. البته روایاتی که در مذمت و قدح جناب زید هست را ایشان نیاورده است و برای تکمیل این بحث می توانید به بحار و سفینه مراجعه کنید.

روایت اول صحیحہ عیص است که فرمود: «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عِيصِ بْنِ الْقَاسِمِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ عَلَيْكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَحُدَّةِ لَا شَرِيكَ لَهُ وَانْظُرُوا لِنَفْسِكُمْ فَوَاللَّهِ إِنَّ الرَّجُلَ لَيَكُونُ لَهُ الْغَنَمُ فِيهَا الرَّاعِي فَإِذَا وَجَدَ رَجُلًا هُوَ أَعْلَمُ بِغَنَمِهِ مِنَ الَّذِي هُوَ فِيهَا يُخْرِجُهُ وَيَجِيءُ بِذَلِكَ الرَّجُلِ الَّذِي هُوَ أَعْلَمُ بِغَنَمِهِ مِنَ الَّذِي كَانَ فِيهَا وَاللَّهُ لَوْ كَانَتْ لِأَحَدِكُمْ نَفْسَانِ يُقَاتِلُ بَوَاحِدَةٍ يُجَرَّبُ بِهَا ثُمَّ كَانَتْ الْأُخْرَى بَاقِيَةً فَعَمِلَ عَلَى مَا قَدِ اسْتَبَانَ لَهَا وَلَكِنْ لَهُ نَفْسٌ وَاحِدَةٌ إِذَا ذَهَبَتْ فَقَدْ وَاللَّهِ ذَهَبَتِ التَّوْبَةُ فَانْتُمْ أَحَقُّ أَنْ تَخْتَارُوا لِنَفْسِكُمْ إِنْ أَتَاكُمْ آتٍ مِنَّا فَانْظُرُوا عَلَى أَى شَيْءٍ تَخْرُجُونَ»<sup>۴</sup> در این روایت که در فضای قیام های متعدد زیدیه و بنی العباس بوده است، حضرت می فرمایند مراقب باشید دنبال چه کسی راه می افتید. شما اگر برای گله گوسفندان خود راعی بهتری پیدا کنید، چوپان را عوض می کنید.

<sup>۳</sup> - الوافی، ج ۲، ص: ۲۲۲

<sup>۴</sup> - الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۸، ص: ۲۶۴

انسان یک جان بیشتر ندارد و اگر این را بی جا هدر کرد فرصت دوباره‌ای در کار نیست. حتی از خاندان اهل بیت پیامبر(ص) هم کسی شما را دعوت کرد، باید نگاه کنید شما را به چه چیزی دعوت می‌کند.

بعد حضرت فرمودند: «وَلَا تَقُولُوا خَرَجَ زَيْدٌ فَإِنَّ زَيْدًا كَانَ عَالِمًا وَكَانَ صَدُوقًا وَلَمْ يَدْعُكُمْ إِلَى نَفْسِهِ إِنَّمَا دَعَاكُمْ إِلَى الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَلَوْ ظَهَرَ لَوْفَى بِمَا دَعَاكُمْ إِلَيْهِ إِنَّمَا خَرَجَ إِلَى سُلْطَانٍ مُجْتَمِعٍ لِيَنْقُضَهُ فَالْخَارِجُ مِنَّا الْيَوْمَ إِلَى أَى شَيْءٍ يَدْعُوكُمْ إِلَى الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ فَنَحْنُ نُشْهِدُكُمْ أَنَّا لَسْنَا نَرْضَى بِهِ وَهُوَ يَعْصِينَا الْيَوْمَ وَ لَيْسَ مَعَهُ أَحَدٌ وَهُوَ إِذَا كَانَتْ الرِّايَاتُ وَالْأَلْوِيَّةُ أَجْدَرُ أَنْ لَا يَسْمَعَ مِنَّا إِلَّا مَعَ مَنْ اجْتَمَعَتْ بَنُو فَاطِمَةَ مَعَهُ فَوَ اللَّهُ مَا صَاحِبُكُمْ إِلَّا مَنْ اجْتَمَعُوا عَلَيْهِ إِذَا كَانَ رَجَبٌ فَأَقْبِلُوا عَلَى اسْمِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ إِنْ أَحْبَبْتُمْ أَنْ تَتَأَخَّرُوا إِلَى شَعْبَانَ فَلَا ضَيْرَ وَ إِنْ أَحْبَبْتُمْ أَنْ تَصُومُوا فِي أَهَالِيكُمْ فَلَعَلَّ ذَلِكَ أَنْ يَكُونَ أَقْوَى لَكُمْ وَ كَفَاكُمْ بِالسُّفْيَانِي عِلَامَةً»

بعد حضرت فرمودند مکرر شنیده می شود که به داستان و حقانیت قیام زید مثال زده می شود. این تعبیر حضرت نشان می دهد که جناب زید مثال برای قیام ها شده است. حضرت می گویند هرکسی نباید با این مثال شما را فریب دهد. قیام زید، حق بود زیرا او عالم و صدوق بود و شما را به خودش دعوت نمی کرد؛ بلکه شعار واقعی او رضای آل محمد بود. و اگر هم ظفر پیدا می کرد به این دعوت و شعار خود عمل می کرد. اینکه او رضایت آل رسول را رعایت می کرد یعنی کار را به ما برمی گرداند. یعنی بر محور امام حق و علم او می کرد. او می خواست سلطان مجتمع را نقض کند و بشکند؛ نه اینکه خودش سلطان دیگری باشد. این تعابیر بعید است با استضعاف ایشان سازگاری داشته باشد. در انتها حضرت می‌فرمایند این دعوت هایی که الان می بینید، ما راضی به آن نیستیم؛ کسانی که الان از ما عصیان می کنند وقتی به قدرت رسیدند، بدنبال رضای ما می روند؟! در انتها هم حضرت نسبت به قیام حضرت حجت چند علامت بیان می کنند.

در روایت دیگری نیز در کافی فرمود: «عَلَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ رَجُلٍ ذَكَرَهُ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ كَيْفَ صَنَعْتُمْ بَعَمِّي زَيْدٍ قُلْتُ إِنَّهُمْ كَانُوا يَحْرُسُونَهُ فَلَمَّا شَفَّ النَّاسُ أَخَذْنَا جُثَّتَهُ فَدَفَنَاهُ فِي جُرْفٍ عَلَى شَاطِئِ الْفُرَاتِ فَلَمَّا أَصْبَحُوا جَالَتِ الْخَيْلُ يَطْلُبُونَهُ فَوَجَدُوهُ فَأَحْرَقُوهُ فَقَالَ أَلَا فَلَا أَوْفَرْتُمُوهُ حَدِيدًا وَ أَلْقَيْتُمُوهُ فِي الْفُرَاتِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ»<sup>۵</sup> در این روایت حضرت قاتل جناب زید را لعنت کردند؛ و این حرف حتماً با گمراه بودن و ناحق بودن جناب زید سازگاری ندارد.

<sup>۵</sup> - الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۸، ص: ۱۶۱

یا در روایت دیگری فرمود: «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ ذَكَرُهُ أَذِنَ فِي هَلَاكِ بَنِي أُمَيَّةَ بَعْدَ إِحْرَاقِهِمْ زَيْدًا بِسَبْعَةِ أَيَّامٍ»<sup>۶</sup> که خدا با شهادت جناب زید، اذن به هلاکت بنی امیه داد. این مضمون تایید شخصیت ایشان است و شبیه این مضمون در روایات زیاد است.

در روایت دیگری که مرحوم صدوق در عیون اخبارالرضا نقل کرده‌اند، فرموده: «حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى الْمُكْتَبُ قَالَ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الصَّوْلِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَزِيدَ النَّحْوِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي ابْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: لَمَّا حُمِلَ زَيْدُ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ إِلَى الْمَأْمُونِ وَقَدْ كَانَ خَرَجَ بِالْبَصْرَةِ وَ أَحْرَقَ دُورَ وَلَدِ الْعَبَّاسِ وَهَبَ الْمَأْمُونُ جُرْمَهُ لِأَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا وَ قَالَ لَهُ يَا أَبَا الْحَسَنِ لَيْنُ خَرَجَ أَخُوكَ وَ فَعَلَ مَا فَعَلَ لَقَدْ خَرَجَ قَبْلَهُ زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ فَقُتِلَ وَ لَوْ لَا مَكَانُكَ مِنِّي لَقَتَلْتُهُ فَلَيْسَ مَا أَتَاهُ بِصَغِيرٍ»<sup>۷</sup>

در این روایت وقتی که یکی از اولاد بنی هاشم (زید بن موسی کاظم علیه السلام) بر علیه مامون قیام کرد و خانه‌هایی از بنی العباس را به آتش کشید، او را دستگیر کردند و به سمت مامون فرستادند. مامون او را بخاطر امام رضا بخشید و عرض کرد که همانطور که زید بن علی بن الحسین علیهم السلام قیام و خروج کرد و کشته شد، این زید (معروف به زید النار) هم خروج کرده و باید کشته شود؛ اگر نبود مکان و احترام شما او را می‌کشتم.

در جواب این حرف حضرت فرمودند: «فَقَالَ الرِّضَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَقْسُ أَخِي زَيْدًا إِلَى زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ فَإِنَّهُ كَانَ مِنْ عُلَمَاءِ آلِ مُحَمَّدٍ غَضِبَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَجَاهَدَ أَعْدَاءَهُ حَتَّى قُتِلَ فِي سَبِيلِهِ وَ لَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَاهُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ يَقُولُ رَحِمَ اللَّهُ عَمِّي زَيْدًا إِنَّهُ دَعَا إِلَى الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَ لَوْ ظَفَرَ لَوْفِي بِمَا دَعَا إِلَيْهِ وَ لَقَدْ اسْتَشَارَنِي فِي خُرُوجِهِ فَقُلْتُ لَهُ يَا عَمُّ إِنْ رَضِيتَ أَنْ تَكُونَ الْمَقْتُولَ الْمَصْلُوبَ بِالْكُنَاسَةِ فَشَانَكَ. فَلَمَّا وَلَّى قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَيْلُ لِمَنْ سَمِعَ وَاعِيَتَهُ فَلَمْ يُجِبْهُ فَقَالَ الْمَأْمُونُ يَا أَبَا الْحَسَنِ أَلَيْسَ قَدْ جَاءَ فِيمَنْ ادَّعَى الْإِمَامَةَ بِغَيْرِ حَقِّهَا مَا جَاءَ فَقَالَ الرِّضَا إِنَّ زَيْدَ بْنَ عَلِيٍّ لَمْ يَدَّعِ مَا لَيْسَ لَهُ بِحَقٍّ وَ إِنَّهُ كَانَ اتَّقَى لِلَّهِ مِنْ ذَلِكَ إِنَّهُ قَالَ أَدْعُوكُمْ إِلَى الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَ إِنَّمَا جَاءَ مَا جَاءَ فِيمَنْ يَدَّعِي أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى نَصَّ عَلَيْهِ ثُمَّ يَدْعُو إِلَى غَيْرِ دِينِ اللَّهِ وَ يُضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ كَانَ زَيْدٌ وَ اللَّهُ مِنْ خُوطِبَ بِهَذِهِ الْآيَةِ وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ»

یعنی جناب زید بن علی از علماء آل رسول بود و برای خدا غضب کرد و به شهادت رسید. او در مورد خروجش با امام صادق مشورت کرد و حضرت فرمودند اگر راضی هستی که در این مسیر به شهادت برسید مختار هستی. بعد هم

<sup>۶</sup> - الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۸، ص: ۱۶۱

<sup>۷</sup> - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۴۹

حضرت فرمودند اگر کسی صدای استغاثه او را بشنود و او را کمک نکند، مشمول ویل الهی است. بعد فرمودند جناب زید بن علی چیزی را که حق او نبود ادعا نکرد و ادعای امامت نداشت. او با تقوی تر از این بود که چنین کند؛ او دعوت به رضایت آل رسول کرد و اگر هم پیروز می شد به این وفا می کرد. در انتها هم حضرت فرمودند او در راه خدا جهاد کرد و مصداق این آیه شریفه بود: «جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ»<sup>۸</sup>

بنظر ما این نصوص خیلی روشن است که جناب زید مرضی بوده است و ادعای امامت نداشت و مشورت هم با حضرت کرده است و حضرت او را مختار در این حرکت سنگین کرده اند. لذا همین نکته هم بعید نیست ذیل روایت ابان بن عثمان باشد که جناب زید به احوال بیان می کنند که من با صاحب شما (یعنی امام صادق علیه السلام) صحبت کرده ام و ایشان خبر شهادت من را داده است. این اوج تقیه ایشان است که حرکت خود را ابداً به امام صادق (ع) نسبت ندهد تا حضرت و جریان ایشان مورد آسیب نباشد.

### تبیین کبرای اصلی روایت در اهمیت میزان و معیار در عالم

اما بحث اصلی ما در این روایت بررسی همان کبرای مهمی است که بین احوال و جناب زید بیان شده است که هر دو هم قبول داشته اند که فرمود: «إِنْ كَانَ لِلَّهِ فِي الْأَرْضِ حُجَّةٌ فَالْمُتَخَلِّفُ عَنْكَ نَاجٍ وَالْخَارِجُ مَعَكَ هَالِكٌ وَإِنْ لَا تَكُنْ لِلَّهِ حُجَّةٌ فِي الْأَرْضِ فَالْمُتَخَلِّفُ عَنْكَ وَالْخَارِجُ مَعَكَ سَوَاءٌ» این حرف بسیار مهمی است که اگر خداوند در عالم حجت قرار ندهد، انسان به هرکاری مجاز است. چه دلیلی هست که من کاری که دلم می خواهد انجام ندهم؟!

وقتی حجت بالغه الهی در عالم نازل نمی شود، جایی برای سوال و جواب نیست. جایی برای عقاب و عتاب نیست. عقوبت از جایی شروع می شود که اتمام حجتی باشد. آیه شریفه که فرموده: «رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا»<sup>۹</sup> همین معنا را بیان کرده است که اگر انبیاء و مندرین در عالم نباشند که حجتی از جانب خدا بر مردم تمام نمی شود. اما اگر حجتی در عالم هست، تمام کارهای انسان باید ذیل این حجت تعریف شود. و هرکاری که بیرون این وادی تعریف شود، هلاکت است. والحمدلله...

<sup>۸</sup> - سوره مبارکه حج آیه ۷۸

<sup>۹</sup> - سوره مبارکه نساء آیه ۱۶۵